

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۲۶_ اضلال جزایی در روایات_ عدم دلالت آیه بر جبر
تاریخ: ۱۰ آذر ۱۳۹۷
مصادف با: ۲۳ ربیع الاول ۱۴۴۰
جلسه: ۱۵

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسه قبل

بحث در آیه ۲۶ سوره بقره بود. آخرین بخشی که در این آیه مورد تعرض قرار گرفت، مسئله هدایت و اضلال مؤمنان و کافران بود. عرض کردیم هدایت، هم ابتدایی دارد و هم جزایی، ولی اضلال فقط، اضلال جزایی است و اضلال ابتدایی نداریم که خداوند کسی را ابتدائاً اضلال کند. و آنچه که از اضلال به خداوند نسبت داده می‌شود در آیات قرآن، همه از نوع اضلال جزایی و کیفری است.

اضلال جزایی در روایات

این مسئله در روایات هم بیان شده است. یعنی با استفاده از روایات هم می‌توانیم این مطلبی که گفته شد را تأیید کنیم.

روایت اول

از جمله روایتی از امیرالمؤمنین که می‌فرماید: « و اما المتشابه من القرآن فهو الذی انحرف منه متفق اللفظ مختلف المعنی مثل قوله عزوجل: (يضل الله من يشاء و يهدي من يشاء) فنسب الضلاله الى نفسه في هذا الموضع و هذا ضلالهم عن طريق الجنة بفعلهم» یعنی متشابهات قرآن آن چیزی است که از نظر لفظی ممکن است یک ظاهری داشته باشد که یک معنای متفاوت عرفی از آن لفظ باشد؛ اما از نظر معنایی مختلف است، لفظ می‌تواند متضمن چند معنا باشد و این متشابهات، مهم است که چگونه تفسیر شود. سپس این آیه را ذکر می‌کند که می‌فرماید خداوند ضلالت را در این موضع به خودش نسبت داد در حالی که معنای ضلالت این است «و هذا ضلالهم عن طريق الجنة»، ضلالت این است که از راهی که بسوی سعادت ختم می‌شود گمراه می‌شوند اما آن چیزی که باعث این گمراه می‌شود فعل آن‌هاست. یعنی اول این‌ها منحرف شده‌اند، آنگاه جزا و کیفر انحراف و فسق و کفر آن‌ها، ضلالت از ناحیه خداست. یعنی اضلال خداوند در واقع عبارت است از کیفری که در نتیجه سوء رفتار آن‌ها متوجه آنان می‌شود و البته این معنای ایجابی ندارد، بلکه معنای سلبی دارد. به این معنا که خداوند آن‌ها را به حال خودشان وا می‌گذارد، آن‌ها را رها می‌کند، آن‌ها را از عنایات و فیوض خودش محروم می‌کند و این رها کردن باعث می‌شود که این‌ها از طریق جنت گمراه شود. در حالی که در هدایت وقتی مهدی واقع می‌شوند و تحت تأثیر هدایت ابتدایی خداوند ایمان می‌آورند و اهل عمل صالح می‌شوند، خداوند پاداش این قرار گرفتن در مسیر هدایت را، یک هدایت دیگری قرار می‌دهد که عبارت است ایصال إلى المطلوب، یعنی در معیت خداوند به مطلوب واصل می‌شوند، خداوند آن‌ها را به مقصود می‌رساند.

«فمعنى الضلاله على وجوه: فممنه ما هو محمود و ممنه ما هو مذموم و ممنه ما ليس بمحمود و لا مذموم و ممنه ضلال النسيان.» پس ضلالت معنایش سه وجه دارد، یکی آن گمراهی که پسندیده است، دوم آن گمراهی که ناپسند است، و سوم آن گمراهی که نه محمود است و نه مذموم. این قسم سوم، گمراهی است که در اثر فراموشی بر انسان حاصل می‌شود، وقتی انسان فراموش می‌کند حق را، این خود به خود گمراه می‌شود. گاهی این فراموشی ناشی از نسیان است، ولی گاهی ناشی از یک فسق و گمراهی اولی است. منشاء نسیان و فراموشی گاهی توجه به عالم کثرت است، یعنی این آمیختگی‌ای که انسان با عالم ماده و طبیعت دارد، هرچه آمیختگی بیشتر باشد، قهراً نسیان انسان از حق بیشتر می‌شود، این نه محمود است و نه مذموم، مثل نسیانی که از توجه به غذا خوردن، خوابیدن و کارهایی که مباح است ناشی می‌شود. این نسیانی که از این راه ها حاصل می‌شود، قهراً یک ضلالت و یک گمراهی است، ولی نه محمود است و نه مذموم، البته اگر نباشد بهتر است ولی نمی‌توانیم بگوییم.... این ضلالت خودش یک ضلالت کیفری است و یا منشاء یک ضلالت کیفری می‌شود.

«فالضلال المحمود هو المنسوب الى الله تعالى....»، ضلالتی که محمود است و پسندیده است، به خداوند نسبت داده می‌شود. «فهذا معنى الضلال المنسوب اليه تعالى لانه اقام لهم الامام الهادي لما جاء به المنذر فخالقوه و صرفوا عنه بعد ان اقرؤا بفرض طاعته و ما بين لهم ما ياخذون و ما يذرون فخالقوه، ضلوا»، ضلالتی که به خدا نسبت داده می‌شود، محمود است چون این کیفر عمل خود شخص است. پس معنای ضلالت و گمراهی که به خدا نسبت داده می‌شود این است که خداوند راهنما و هدایت کننده را برای این‌ها قرار داد، بعد که منذر و انذار کننده آمد این‌ها مخالفت کردند و از آن روی برگرداندند. یعنی ابتدا هدایت الهی را قبول کردند و به انذار منذر توجه کردند، تحت هدایت و هدایت پیشوایان قرار گرفتند و پذیرفتند اطاعت الهی را، اما بعد از آنکه این امور برای آن‌ها بیان شد، مخالفت کردند با آن و گمراه شدند. این می‌شود همان ضلالت جزایی، گمراهی‌ای که بعنوان کیفر و جزاء عمل منحرفان و کفار و فاسقان، خداوند برای آن‌ها قرار داده است. این نتیجه عمل خود آن‌هاست.

«و ما يضلّ به إلبا الفاسقين»، منشاء این ضلالت را فسق خود این‌ها قرار داد و عرض کردیم که این نتیجه عمل این‌ها است و خداوند ابتدئاً کسی را گمراه نمی‌کند.^۱

آنچه که ما در جلسه گذشته گفتیم و تأکید بر آن شد، دقیقاً مضمون روایاتی است که در این رابطه وارد شده.

روایت دوم

روایت امام صادق در ذیل این آیه که می‌فرماید: «عن الصادق (عليه السلام) في قوله تعالى: «ان الله لا يستحيي ان يضرب... يضل به كثيرا ويهدى به كثيرا» ان هذا القول من الله ردّ على من زعم ان الله تبارك يضل العباد ثم يعذبهم على ضلالتهم».^۲

۱. بحار ج ۹۰ ص ۱۲.

۲. بحار ج ۵ ص ۷.

این قول از ناحیه خداوند ردّ بر کسی است که گمان می‌کند که خداوند بندگان را ابتدا گمراه می‌کند، و بعد آن‌ها را بخاطر این گمراهی عذاب می‌کند. این در واقع ردّ جبریه است. اشاره خواهیم کرد که از موضوعات مورد بحث مخصوصاً در دوران امام صادق همین قول به جبر بوده. فرقه جبریه در واقع اساس اعتقادشان همین بود، امام صادق دارد اشاره به آن فرقه می‌کند و آن‌ها دقیقاً همین را معتقدند که آن‌هایی که هدایت می‌شوند، طبق اراده الهی است و هیچ نقش و اختیاری در این مسیر ندارند و آن‌هایی هم که گمراه می‌شوند بخاطر این است که خداوند چنین مقدر کرده و سرنوشت آن‌ها این بوده است. لذا در این بخش آن‌ها گمان کردند که خدا بندگان را گمراه می‌کند، بعد به همین خاطر آن‌ها را هم عذاب می‌کند، یعنی عذاب و جهنم و بهشت همه از اختیار ما خارج است و سرنوشت محتوم انسان‌ها است که بهشتی یا جهنمی شوند و خوشان هم هیچ نقشی ندارند.

روایت سوم

روایت دیگر در ردّ المنثور وارد شده است، «عن ابن مسعود وناس من الصحابه فی قوله (يضل به كثيرا) یعنی المنافقین (ویهدی به كثيرا)»، یعنی بوسیله قرآن عده زیادی گمراه می‌شوند که منظور همان منافقین است، (ویهدی به كثيرا) و بسیاری هم هدایت می‌شوند که منظور مؤمنین است، «(و ما یضل به الا الفاسقین) قال: هم المنافقون»^۱ آنوقت آن‌هایی که گمراه می‌شوند به دلیل فسقشان است، در اینجا اشاره به علت گمراهی شده است که علت گمراهی فسق آنها می‌باشد، منظور از «فاسقین» در اینجا «فاسقین من المؤمنین» نیست، فسق در اینجا اعم از فسق عملی می‌باشد. یعنی فسق اعتقادی و عملی، قبل از آن تقسیم کرده است مردم را که به سبب این کلام و به سبب این مثلثی که خدا زده است گروه کثیری گمراه و گروه کثیری هدایت می‌شوند، آنوقت آن‌هایی که گمراه می‌شوند به دلیل فسق آنها است، این همان دلیل اضلال کیفری و جزایی است که عرض کردیم. به وضوح این بخش از آیه دلالت دارد بر اینکه اضلال هر چند به خداوند نسبت داده می‌شود ولی معنایش این نیست که از ابتدا خداوند بندگان را اضلال کند، بلکه این اضلال کیفری روی گرداندن آن‌ها از کلام خدا و کتاب خدا و مثال خدا و دین خدا و هدایت است. وقتی خودشان از این روی می‌گردانند، نتیجه‌اش این است که خدا این‌ها را رها می‌کند و وقتی که رها کند، این مساوی است با گمراهی و تحیر و از دست دادن جهت مسیر بسوی مقصود و مطلوب.

روایت چهارم

روایت چهارم: «عن العسکری (علیه السلام): (يضل به كثيرا ویهدی به كثيرا) یقول الذین کفروا: ان الله یضل بهذا المثل كثيرا ویهدی به كثيرا، ای فلا معنی للمثل لانه و ان نفع به من یهدیه فهو یضر به من یضله به، فرد الله تعالی علیهم قیلهم فقال: (و ما یضل به الا الفاسقین)»^۲؛ امام عسگری در ذیل این بخش از آیه فرموده‌اند اینکه گفته شده «يضل به كثيرا و

۱. در المنثور ج ۱ ص ۱۰۴.

۲. بحار ج ۲۴ ص ۳۸۹.

یهدی به کثیراً»، این قول کفار است. اگر خاطرتان باشد در اینکه این مقول قول چه کسی است سه احتمال دادیم، یک احتمال اینکه هر دو قول خداوند است، یک احتمال اینکه هر دو قول کفار است، یک احتمال اینکه اولی قول کفار است و دومی سخن خداوند است. طبق این روایت این مجموع قول کفار است که می‌گویند خداوند با این مثال‌هایش جمع کثیری را گمراه می‌کند و عده زیادی را هم هدایت می‌کند. منظور از القاء این سخن چیست؟ می‌خواهند بگویند «ای فلا معنی للمثل»، وجهی ندارد که خداوند مثال بزند چون درست است این مثال‌ها عده‌ای را هدایت می‌کند، اما در کنارش یک جمع بسیاری هم گمراه می‌شوند، فلسفه اینکه این جمله از کفار بیان شده و به آن‌ها نسبت داده شده این است، یعنی کآن می‌خواهند به خداوند عرض کنند که: بله، این مثال‌هایی که خداوند می‌زند، این‌ها بی‌فایده هم نیست و نفع هم دارد و برای جمع بسیاری باعث هدایت می‌شود، اما در کنار آن جمع زیادی هم گمراه می‌شوند و لذا نمی‌ارزد که خداوند این مثال‌ها را بزند چون یک خسارتی از این پدید می‌آید و آنهم گمراهی جمع بسیاری است.

اما خداوند در پاسخ و در مقام ردّ این جماعت می‌فرماید: «و ما یضل به الا الفاسقین» که شما نترسید و نگران نباشید، کسی با این مثال‌ها ابتدائاً گمراه نمی‌شود؛ کسانی با این مثال‌ها گمراه می‌شوند که فسق دارند، یعنی منافقین. پس این گمراهی در واقع نتیجه عمل و رفتار خود آن‌هاست. چون منافقاند و فاسد، این سبب گمراهی آنان می‌شود، این یعنی همان اضلال کیفری و جزایی.

پس اضلال هیچگاه ابتدائاً به خدا منسوب نمی‌شود، چون محال است و این با حق مطلق سازگار نیست. این غیر معقول است که انسان را بسوی غیر حق سوق دهد. این با مقام کمال ذات الهی سازگار نیست. اما این منافات ندارد با اینکه کسی که خودش را از هدایت الهی محروم کرده و با دعوت خداوند مخالف کرده و طاعت الهی را نادیده گرفته، گرفتار عذابی شود. عذاب شخص در دنیا گمراهی است که ناشی از عمل و رفتار و اخلاق رذیله خودش است و در حقیقت کیفر و جزای او محسوب می‌شود.

این تقریباً نکات مهمی بود که در آیه ۲۶ لازم بود مطرح شود.

آیه ۲۶ و مسئله جبر

همانطور که عرض کردم، در اینجا برخی به استناد این آیه راه جبر را پیش گرفتند و این آیه را از آیاتی که دلالت بر عقیده جبریه می‌کند، قلمداد کردند. مثلاً مثل فخر رازی و برخی دیگر به همین آیه استناد کردند و به نوعی مسئله جبر را پذیرفتند، لکن با این توضیحاتی که ما تا اینجا دادیم، معلوم شد که این از اساس با عقیده جبریه سازگار نیست. همه انسان‌ها به غیر از هدایت تکوینی که شامل‌شان هست و البته شامل موجودات دیگر غیر از انسان هم می‌شود، از هدایت تشریحی بهره‌مندند؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ، إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا». یعنی همه انسان‌ها را در بر می‌گیرد. هدایت تشریحی عام است، این هدایت ابتدایی همه را در بر می‌گیرد. منتهی این هدایت ابتدایی تشریحی در برخی اثر دارد و در برخی تأثیر ندارد. اینکه چه عواملی باعث می‌شود که این هدایت بی‌تأثیر شود، بماند.

بنده اجمالاً قبلاً هم توضیح دادم آنچه که از عوامل مختلف تأثیر دارد در اینکه انسان به سمت و سوی نادرست و غیر حق حرکت کند، عمدتاً جنبه مقتضی پیدا می‌کند، یعنی مثلاً عامل وراثت، عامل تربیت، خصوصیات والدین، جامعه و غیره، این‌ها همه مقتضی شقاوت در شخص را ایجاد می‌کند، نه اینکه تمام العلة باشد. کسی که مثلاً اجدادش به طرق نامشروع تحصیل مال کردند و از این مال فرزندی متولد شده، کشش به سمت شقاوت در او قوی‌تر است، اما در وجود همین شخص ندای فطرت و هدایت عقل، موجود است، بعلاوه دین و هادیان و ائمه هم از بیرون او را راهنمایی می‌کنند. لذا با کمک این عوامل درونی و نقشه راه بیرونی می‌تواند در برابر آن اقتضاء مانع ایجاد کند هر چند که مشکل است. کسی که در یک محیط عقلانی، دینی، اخلاقی تربیت می‌شود، مقتضی برای رفتن بسوی انحراف در او ضعیف‌تر است تا کسی که در یک شرایط مستعد برای انحراف زندگی می‌کند. اما در هر صورت جبر نیست، یعنی اینطور نیست که کسی مثلاً از راه زنا متولد شد، این دیگر به هیچ وجه روی سعادت را نبیند یا پدر مادر خلاف کاری که همه مالشان از راه حرام تحصیل شده، مقتضی برای خیر و سعادت در فرزند آنان ضعیف‌تر است، یا مقتضی به سمت شرّ در او قوی‌تر است ولی در عین حال با آن نکاتی که گفته شد می‌تواند مانع در برابر آن‌ها ایجاد کند.

پس در مجموع به هیچ وجه از این آیه، جبر استفاده نمی‌شود و عرض کردم که فسق و نفاق و کفر اشخاص هم در عین حال بر اساس جبر نیست، این‌ها عوامل مختلفی دارد و اختیار همیشه به عنوان یک ابزار در دسترس انسان است که بر اساس آن راه صحیح را انتخاب کند. چند نکته مفید در این رابطه هم مرحوم علامه گفته که اشاره خواهیم کرد.

سوال:

استاد: ما که نمی‌گوییم هر کسی که منحرف است.... مثلاً پسر نوح که پدرش پیامبر بود، اما چرا آنطور شد؟ این عوامل مختلف دارد. ما نمی‌توانیم همه این مشکلات را در یک عامل خلاصه کنیم؛ خیلی از امور در این مسئله دخالت دارد، بسیاری از افراد بودند که خیلی هم خوب بودند اما بر اساس ضعف نفسانی خودشان در مقابل این وسوسه‌ها لرزیدند و لغزیدند. اتفاقاً این خود دلیل اختیار است، گاهی همه شرائط برای انسان فراهم است که راه سعادت را طی کند ولی جاذبه‌های دنیا و وسوسه‌های شیطانی او را به این سمت سوق می‌دهد. از طرفی هم داریم کسانی را که حتی ممکن است پدر و مادرشان رو به قبله هم نایستاده باشند اما این‌ها در رابطه با حق الناس و حقوق مردم نهایت مراعات را می‌کنند و حق کسی را ضایع نمی‌کنند. این به هر حال به عوامل مختلف بستگی دارد و عمده پیام این آیه این است که هیچ کس مجبور به شقاوت و انحراف نیست و خداوند هیچ کس را ابتدئاً گمراه نمی‌کند و هر آنچه که از گمراهی به خدا نسبت داده می‌شود در واقع اضلال جزایی و کیفری است.

«والحمد لله رب العالمین»